

تفسیر زمینه‌های معرفت‌شناختی فلسفه سیاسی اجتماع‌گرایان؛ با تأکید بر دستگاه فلسفی ویتگنشتاین متأخر

مختار نوری*
فرزاد آذرکمند**

چکیده

اجتماع‌گرایی یکی از مهم‌ترین مکتب‌های فکری اندیشه سیاسی معاصر است که به لحاظ فلسفی، ریشه‌های متفاوتی دارد؛ به گونه‌ای که برخی پژوهشگران، اجتماع‌گرایان را «نوارسطویی» و عده‌ای نیز آنان را «نوهگلی» می‌دانند، اما این مقاله، زمینه‌های معرفت‌شناختی فلسفه اجتماع‌گرایی را بر مبنای اندیشه ویتگنشتاین متأخر تحلیل و تفسیر کرده است. ویتگنشتاین در «پژوهش‌های

* (نویسنده مسئول)، دانش‌آموخته دکترای علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران (nouri.mokhtar63@gmail.com)
** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران (Azarkamand.farzad@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۴/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۱۲

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۷، صص ۲۱۵-۱۸۵

فلسفی»، با نوعی چرخش معرفت‌شناختی، نظریه «بازی‌های زبانی» را مطرح کرد که نشانگر کاربرد واژه‌ها در تعاملات زندگی اجتماعی است؛ از این منظر، مقاله حاضر به بررسی تأثیرات انقلاب معرفتی-زبانی ویتگنشتاین متأخر بر اندیشه سیاسی فیلسوفان اجتماع‌گرا پرداخته است. پرسش مقاله این است که «نظریه فلسفی ویتگنشتاین متأخر، چگونه به شکل‌گیری الگویی زمینه‌مند در اندیشه اجتماع‌گرایان معاصر کمک کرده است؟» نتایج به‌دست‌آمده حاکی از این است که فلسفه ویتگنشتاین متأخر، به‌مثابه انقلابی معرفتی در دوره معاصر، به‌گونه‌ای غیرمستقیم، به فلسفه سیاسی اجتماع‌گرا کمک کرده است تا با اتکا به آن، الگویی زمینه‌مند پیدا کند و سپس، با پیروی از این روش، مواضع اساسی لیبرالیسم را به‌عنوان یک فراروایت و زبان جهان‌شمول نقد کند؛ بنابراین، هدف مقاله این است که به‌کمک رویکردی تفسیری، نشان دهد که چگونه می‌توان بصیرت فلسفی ویتگنشتاین متأخر را در حوزه‌هایی به‌کار برد که او در آثارش به‌طور مستقیم به آن‌ها نپرداخته است.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی، ویتگنشتاین متأخر، بازی‌های زبانی، لیبرالیسم، اجتماع‌گرایی، زمینه‌گرایی

مقدمه

آموزه‌های فیلسوفان بزرگ، همواره سرچشمه شکل‌گیری یا عاملی تأثیرگذار بر مکتب‌ها و دیدگاه‌های فکری گوناگون بوده‌اند. یکی از این اندیشمندان اثرگذار، لودویگ ویتگنشتاین^۱، فیلسوف نامدار اتریشی است که بیشتر با زبان پیچیده فلسفی‌اش شناخته می‌شود؛ فیلسوف پرآوازه‌ای که در حوزه‌های گوناگون، زمینه‌ساز نوآوری‌های مفهومی و فلسفی خاصی بوده است. این فیلسوف بزرگ، اغلب با دو چهره شناخته می‌شود: ویتگنشتاین متقدم و ویتگنشتاین متأخر. تفاوت دیدگاه‌های ویتگنشتاین متأخر و متقدم بسیار زیاد است. ویتگنشتاین متقدم، رویکردی پوزیتیویستی داشت، ولی ویتگنشتاین متأخر، رویکرد متکثری را در حوزه‌های فلسفی دنبال کرد که این گونه آخر دیدگاه‌های او برای ما اهمیت دارد. در حوزه فلسفه زبان، او در کتاب نخست خود بر این نظر است که معنی هر واژه در هماهنگی آن با شیء خارجی نهفته است و زبان، ویژگی بازتابی، آینه‌ای، و تصویری دارد. معنای هر واژه، یگانه است، زیرا تصویر یک امر خارجی است. به سخن دیگر، ویتگنشتاین در فلسفه اولیه خود بر این نظر بود که تنها زبانی که معنایی از آن به دست می‌آید، زبان واقع‌گویی است، اما این اندیشمند در آغاز «پژوهش‌های فلسفی» اذعان داشت که «نظریه تصویری که مربوط به دوره نخست فکری اوست، تنها برای محدوده‌های تنگ و باریک قابل استفاده است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۲۵).

چنین به نظر می‌رسد که ویتگنشتاین در «چرخش زبانی»^۲ خویش، عینکش را برمی‌دارد و به خود چیزها، یعنی زبان و زندگی روزمره رجوع می‌کند. او در کتاب

1. Ludwig Wittgenstein
2. Linguistic turn

دومش بر این نظر بود که معنای یگانه‌ای برای یک لفظ وجود ندارد، بلکه به تعداد موارد کاربرد می‌توان برای آن معنی یافت. معنای هر لفظ از کاربرد آن، یا به‌تعبیر ویتگنشتاین، از طریق «بازی زبانی»^۱ به‌دست می‌آید (خالقی، ۱۳۸۲: ۹۶). از این منظر، معانی فراوان هستند و معنای الفاظ را بازی خاصی که در جریان است، تعیین می‌کند. از نظر او، هیچ نقطه‌ای بیرون از بازی‌های زبانی وجود ندارد که بتوانیم خارج از آن بایستیم و از آنجا نسبت بین زبان و واقعیت را ارزیابی کنیم؛ در نتیجه، می‌توان گفت، گذار از اثبات‌گرایی و رسیدن به نوعی قرائت ضداثبات‌گرایانه، مهم‌ترین ویژگی اندیشه ویتگنشتاین متأخر به‌شمار می‌آید. به همین دلیل، دیدگاه‌های وی در این دوره، الهام‌بخش متفکرانی شده است که بعدها با عنوان‌هایی مانند پسامدرن‌ها، چندفرهنگ‌گرایان، زمینه‌گرایان، اجتماع‌گرایان^(۱) و... شناخته شده‌اند. به سخن دیگر، دیدگاه‌های متأخر ویتگنشتاین، به‌صورت غیرمستقیم، به ضرورتی برای تفکر سیاسی معاصر رهنمون شد که نحله‌های فکری مختلف از جمله اجتماع‌گرایان^۲ تا حد زیادی از آن برای ارائه تبیینی اجتماع‌محور از ماهیت فلسفه سیاسی، بهره بردند. به‌زعم ویتگنشتاین، مبانی معرفت را باورهای نظری تشکیل نمی‌دهند تا از رهگذر بنیادها یا مبانی، در پی تثبیت آن‌ها باشیم، بلکه این مبانی را باید در زندگی عملی و ساحت کنش‌های اجتماعی جست. این همان موضوع و مسئله‌ای است که می‌توان به‌عنوان حلقه پیوند میان ویتگنشتاین متأخر و اجتماع‌گرایان در نظر گرفت، زیرا اجتماع‌گرایان نیز مفهوم اجتماع را برای شرح رابطه بین انسان‌ها و جهانی که در آن ساکن هستند، پیشنهاد می‌دهند. به‌هرحال، بحث‌های یادشده ما را به این پرسش‌ها می‌رساند که: «کدام وجه اندیشه فلسفی سیاسی ویتگنشتاین بر متفکران اجتماع‌گرا اثرگذار بوده است؟ و ترجمان سیاسی و اجتماعی این نظریه‌ها در عمل، به چه صورت بوده است و چه پیامدهایی برای نقد گفتمان مسلط زمانه، یعنی لیبرالیسم، داشته است؟». در پاسخ به پرسش‌های یادشده، فرضیه این است که: «رویکرد ویتگنشتاین متأخر و تأکید او بر بازی‌های زبانی، در شکل‌دهی به اندیشه اجتماع‌گرایان برای دفاع از سیاست تفاوت

1. Language Game
2. Communitarianism

و نقد عقلانیت لیبرالی، نقش اساسی داشته است».

دستورکار مقاله برای بررسی موضوع موردنظر، این گونه خواهد بود که ابتدا روش پژوهش بررسی خواهد شد، سپس به معرفی دستگاه فلسفی ویتگنشتاین متأخر و تأثیرات فکری آن خواهیم پرداخت. در بخش سوم، مکتب اجتماع‌گرایی معرفی می‌شود و محورهای کلی این نوع تفکر به بحث گذاشته خواهد شد و در بخش پایانی نیز بر مبنای تمهیدات نظری در اندیشه ویتگنشتاین متأخر به تفسیر معرفت‌شناختی فلسفه سیاسی اجتماع‌گرایی در اندیشه متفکران این نحله فکری می‌پردازیم و نشان خواهیم داد که چگونه این نوع فلسفه سیاسی، الگویی زمینه‌مند یافته و متفکران این نحله در چارچوب آن، به نقد مواضع اساسی لیبرالیسم به مثابه یک فراروایت و زبان جهان‌شمول پرداخته‌اند.

۱. روش پژوهش

موضوع کیفی نوشتار حاضر، یعنی تفسیر تأثیرات اندیشه ویتگنشتاین متأخر بر فلسفه سیاسی اجتماع‌گرایان، ما را به بهره‌گیری از روش‌های تفسیری، به‌ویژه روایت هرمنوتیک متن محور پل ریکور رهنمون ساخته است. در الگوی هرمنوتیکی ریکور، قصد مؤلف^(۳) ملاک فهم نیست و باید به متن و دیالکتیک متن و خواننده توجه کرد. به تعبیر ریکور، مراد ما از علم هرمنوتیک، نظریه قواعد حاکم بر تفسیر، یا به عبارت دیگر، تأویل متنی خاص یا مجموعه‌ای از نشانه‌ها است که به منزله متن ملاحظه شوند (پالمر، ۱۳۷۷: ۵۲). در این راستا، نویسندگان تلاش می‌کنند با نگاهی هرمنوتیکی و با خوانش اندیشه‌ها و متون متفکران موردنظر، موضوع پژوهش را بررسی و تفسیر کنند. در الگوی تفسیری ریکور، مفسر، متن را می‌خواند و در غیاب مؤلف، معنا و مفهوم متن را استخراج می‌کند. از نظر ریکور «در اینجا مسئله دیالکتیک میان متن و خواننده مطرح است، یا بهتر بگوییم، دو دنیا؛ دنیای متن و دنیای خواننده. به‌راستی هر متنی امکانات سکونت در جهان را نشان می‌دهد. برخورد میان متن و خواننده، برخوردی است میان تمام ادعاهای متن، افقی که به آن راه می‌یابد، امکاناتی که آشکار می‌کند، و افقی دیگر، افق انتظارهای خواننده... به سبب دیالکتیک جهان متن و جهان خواننده، چندگانگی خواندن و تکرر قرائت‌ها

وجود دارد» (ریکور، ۱۳۹۰: ۶۴-۶۳). براساس روش یادشده، متون ویتگنشتاین و اندیشمندان اجتماع‌گرا و منابع مختلف و مرتبط در مورد اندیشه آن‌ها، گردآوری و واکاوی می‌شود تا مسئله موردنظر، تفسیر و تحلیل شود.

۲. فلسفه ویتگنشتاین

لودویگ ویتگنشتاین به‌عنوان یکی از مشهورترین فیلسوفان قرون نوزدهم و بیستم، سرگذشت عجیبی دارد. تجربه دو دوران فکری متفاوت، حضور در جنگ جهانی، رویگردانی از منطق و روی آوردن به فلسفه، دفاع و حمله به منطق اثبات‌گرایی، چهره‌ای جنجالی و درعین‌حال، اثرگذار از ویتگنشتاین ساخته است. ویتگنشتاین ابتدا ملاحظات فکری خود را در قاموس فکری پوزیتیویسم، دفاع از علم، و تجربه‌گرایی بنا نهاده بود، اما دیری نپایید که احوال روحی ویتگنشتاین، او را به طغیان علیه سنت فلسفی پیشین خود وادار کرد. در نزد ویتگنشتاین متقدم، ما درباره اندیشه‌های بیان‌نشده نفعیاً و اثباتاً نمی‌توانیم موضع معرفتی اتخاذ کنیم. وی حتی در این سنت به‌گونه‌ای جانب‌کانت را می‌گیرد. از نظر او، کانت مبدأ عزیمت خویش را درست انتخاب کرده است، که معطوف به حد و مرز اندیشه، بحث و جست‌وجوی فلسفی می‌کند، اما دراین‌میان از واسطه‌گری زبان غفلت کرده است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴: ۱۵۰). این درحالی است که ویتگنشتاین، به این سنت، زیاد وفادار نماند و خیلی زود بر کاستی‌های علم‌گرایی، تجربه‌گرایی، و اثبات‌گرایی تاخت و این گسست باعث شد که دوره پایانی زندگی فلسفی او را با عنوان «ویتگنشتاین متأخر» بشناسیم. از نظر ویتگنشتاین متأخر، تکثر معنا در درون هر بازی زبانی‌ای موج می‌زند و فروکاستن زبان به امری بنیادین و تعریفی یگانه، کار نادرستی است. نظریه آینه‌ای زبان، که تنها بازتاب‌دهنده اعمال و رفتارهای انسان‌ها بوده است، تنها امور و وقایع را «تبیین» می‌کرد، حال آنکه مسئله اصلی، «تفسیر» این وقایع و امور است. باین‌حال، آنچه در دوره دوم زندگی فلسفی ویتگنشتاین برای ما اهمیت دارد، رویکرد «زمینه‌گرایانه» او در بررسی مسائل اجتماعی است. او با طرح این مسئله که زبان در تعاملات اجتماعی انسان‌ها اثرات خود را برجای می‌گذارد، به‌گونه‌ای غیرمستقیم، زمینه‌ساز توجه به زمینه‌گرایی در نزد متفکران اجتماع‌گرا شده

است. به بیان وی، ما با عبارت «فهمیدن یک کلمه»، لزوماً تنها به آنچه وقتی روی می‌دهد که ما آن را می‌گوییم یا می‌شنویم، اشاره نمی‌کنیم، بلکه به تمام آنچه رویداد بیان کردن آن را دربر می‌گیرد، اشاره می‌کنیم (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۲۵۹).

افزون‌براین، ویتگنشتاین در دوره متأخر نه تنها از قرائت تجربه‌گرایانه و تک‌انگارانه خارج شده بود، بلکه حتی برداشت‌های شخصی و منحصر‌به‌فرد را نیز قابل احترام می‌دانست. به تعبیر او، من به گونه‌ای دیگر و متفاوت می‌اندیشم، چیزهای دیگری به خودم می‌گویم، تصویرهای دیگری دارم، شیوه من این است که اگر کسی بگوید: «ویتگنشتاین! تو بیماری را مکافات نمی‌دانی، خُب، پس چه چیزی را باور داری؟» شاید بگویم: «اصلاً در فکر مکافات نیستم» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵: ۷۸). همچنین، از نظر او، فرایندهای ذهنی مشخص و خاصی وجود دارد که همراه با کارکرد زبان است؛ فرایندهایی که زبان، تنها از طریق آن‌ها می‌تواند عمل کند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۳۶). به این ترتیب، هیچ بازی زبانی‌ای نمی‌تواند مدعی شناخت نهایی و حقیقی باشد و دیگران را از رسیدن به شناخت، منع کند. به جای تأکید بر کل‌گرایی، باید به «امور روزمره» توجه کنیم و این حقیقت را بپذیریم که هر زبانی برای خودش قواعد، معناها، سازوکارها، و دستورالعمل‌های خاصی دارد. به نظر می‌رسد، معنای زمینه‌گرایی در اندیشه ویتگنشتاین، به خوبی قابل درک است و می‌توان تأثیر آن را بر اجتماع‌گرایان قرن بیستم نیز مشاهده کرد. در همین زمینه، دفاع لان، به عنوان یکی از شارحان ویتگنشتاین، یاری‌بخش است که بیان کرد: «قرار دادن منشأ معنا، درست در قلب قلمرو جهان اجتماعی، و تغییر مرکز ثقل از خلوت ذهن به سپهر جمعی عمل قاعده‌مند، اکنون دیگر جنبشی بسیار آشنا در اندیشه معاصر است» (لان، ۱۳۹۱: ۱۶۷)؛ جنبشی که به خوبی در آثار برخی از متفکران اجتماع‌گرا، نمود سیاسی و اجتماعی یافته است.

۲-۱. تأثیرات اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر بر اجتماع‌گرایان معاصر

محور قرار دادن رویکردهای تفسیری، ما را در این مسیر قرار می‌دهد که اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر، در چند زمینه بر فلسفه سیاسی و اجتماعی اجتماع‌گرایان معاصر اثرگذار بوده است که در اینجا به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱-۱-۲. نقش ارزش‌ها در سیاست و اجتماع

ویتگنشتاین متأخر مشخص کرد که ارزش‌ها به‌خودی‌خود، دارای اهمیت هستند و از نظر او، لازم نبود که آن‌ها را در صافی تنگ عقلانیت تجربی پالایش کند. قائل شدن به نقش ارزش‌ها و جداسازی مقوله‌های ارزشی مانند دین، مذهب، و برداشت‌های شخصی، از رفتارهای علمی، از جمله آموزه‌های مهم ویتگنشتاین متأخر به‌شمار می‌آیند. او حتی درباره «باورهای دینی» می‌گوید: اولاً، باور دینی از سنخ باورهای علمی نیست و از همین رو، نمی‌توان با باورهای دینی، همان معامله‌ای را کرد که معمولاً با باورهای علمی می‌کنیم (مثلاً از دلیل و قرینه جویا می‌شویم یا با استفاده از قیاس و استدلال نتایجی می‌گیریم)، ثانیاً هرگونه تفسیر ظاهری یا علمی از باورهای دینی، نوعی خرافه است؛ مانند اینکه از دعا و استجابت آن، همان تلقی و انتظاری را داشته باشیم که بیمار از مراجعه به پزشک یا مصرف دارو دارد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵: ۷۲). آرینگتون در همین زمینه، کتابی درباره ویتگنشتاین و فلسفه مذهب نگاشته است. به نظر او، ویتگنشتاین در این دوره، بر این نظر بود که گفتار مذهبی با گفتار منطقی (عقلانی) متفاوت است و حتی ناسازگاری‌هایی با هم دارند (Arrington, 2001: xi)؛ بنابراین، وجود منطقی خاص و منحصربه‌فرد برای ساحت عقل و دین در نزد ویتگنشتاین متأخر، امر پذیرفته‌شده‌ای بود؛ به‌این‌ترتیب، مقوله ارزش‌ها برای خود، دنیای متفاوتی دارد که باید به آن به‌عنوان «دیگری» به دیده احترام نگریست. مقوله «احترام به دیگری» و نقش ارزش‌ها در سیاست، از جمله مقوله‌های مهم در عصر حاضر هستند که اندیشمندان اجتماع‌گرا توجه زیادی به آن داشته‌اند؛ برای مثال، استدلال اجتماع‌گراها این است که شهروندی لیبرالی از احترام به «تفاوت»ها و «سرکوب‌شده»ها ناتوان است. نگاه شهروندی لیبرال از منظر عقل عینی انجام می‌شود و در این میان، زنان و گروه‌های فرهنگی که بر احساسات و ترجیحات اخلاقی و ارزشی خاصی تأکید دارند، از دایره شهروندی بیرون می‌مانند (Young, 1990: 11)؛ بنابراین، متفکران اجتماع‌گرا، چنین طرحی را برجسته کرده‌اند و با الهام گرفتن از دیدگاه‌های ویتگنشتاین، توجه خاصی به مقوله «تفاوت» و «غیریت» نشان داده‌اند.

۲-۱-۲. خاص‌گرایی فرهنگی و زمینه‌گرایی

ویتگنشتاین بر این نظر بود که در میان بازی‌های زبانی، تنها «شباهت خانوادگی» وجود دارد و قرار نیست برخی بازی‌ها با یک عنوان مشترک و کلی بر سایر بازی‌ها تحمیل و چیره شوند. به بیان او، تمایل ما به این تصور است که باید چیز مشترکی در همه بازی‌ها وجود داشته باشد، و اینکه صنعت مشترک توجیه‌کننده، کاربرد لفظ کلی «بازی» در مورد بازی‌های مختلف است؛ حال آنکه بازی‌ها «خانواده‌ای» را تشکیل می‌دهند که اعضایش، شباهت خانوادگی دارند. گروهی بینی‌شان شبیه هم است، عده‌ای ابرویشان، و دیگران نیز شیوه راه رفتن‌شان؛ این شباهت‌ها با هم تداخل دارند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۵۷). به عبارت دیگر، نمی‌توان در درون یک زبان، مسیر یگانه و تک‌گفتاری‌ای ترسیم کرد (Horwich, 2016: 104)، و از طریق آن به سرکوب اقلیت‌ها روی آورد، به این سبب که اطلاق یک وضع کلی به بازی‌های زبانی، یکسره خطا است، زیرا هر بازی‌ای، قواعد خاص خود را دارد و کارکرد آن در عمل، گویای احوال هویت‌های خاصی است که از آن استفاده می‌کنند؛ بنابراین، باید گفت، روایت‌های مختلف، مانند اعضای یک خانواده هستند که در عین وجود شباهت‌های پیونددهنده، تفاوت‌هایی نیز با هم دارند. از نظر ویتگنشتاین، فلسفه باید در پی شفاف‌سازی زبان باشد. برخلاف روش‌های علمی و تجربی که به دنبال اثبات تجربی و استنتاجی امور هستند، فلسفه باید به دنبال شکستن مرزهای تعمیم‌بخش باشد. تعمیم‌بخشی فلسفی از نظر ویتگنشتاین متأخر، سرانجام به حوزه‌های سیاسی و اجتماعی می‌رسد و تنها به دفاع از یک قرائت منجر می‌شود.

به‌زعم نویسندگان مقاله حاضر، این بخش اندیشه ویتگنشتاین نیز تأثیر بسزایی بر شکل‌گیری اندیشه متفکران مختلف، از جمله اجتماع‌گرایان، داشته است. دفاع از اجتماع‌گرایی و مقابله با فردگرایی برآمده از افراط‌گرایی پوزیتیویستی، حلقه پیوند ویتگنشتاین متأخر با متفکران اجتماع‌گرا است.

۲-۱-۳. تکثر معنا و مرکز‌زدایی از متن

ویتگنشتاین، وظیفه فیلسوف و جامعه‌شناس را به رسمیت شناختن بازی‌های زبانی منحصر به فرد و حفظ هویت‌های یگانه می‌دانست. او غالب کردن خطی و تحمیلی

مقوله‌های فلسفی به همه جوامع و انسان‌ها را کار بیهوده‌ای می‌پنداشت. به نظر او، جامعه‌شناسی باید اعمال و ارزیابی‌های ما را همان‌گونه توصیف کند که اعمال و ارزیابی‌های سیاه‌پوستان را. [جامعه‌شناس] تنها می‌تواند چیزی را گزارش کند که رخ می‌دهد، ولی هرگز روا نیست که در توصیف‌های جامعه‌شناس، این جمله بیاید: «فلان چیز یعنی پیشرفت» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵: ۳۵)؛ بنابراین، گام نخست برای معرفی یک الگو، تحمیل نکردن آن به سایر قرائت‌های موجود است. از آنجاکه هیچ بازی زبانی‌ای نمی‌تواند مدعی شناخت کامل باشد، هر زبانی برای خودش اهمیت دارد. ویتگنشتاین با تشبیه فراگیری زبان به بازی، تضعیف نظریه‌های نام‌گذار، و آشکار کردن بُعد دلخواهی معنا، هم بر غیاب رابطه ضروری میان واژگان و چیزها تأکید می‌کند، و هم بر این حقیقت که زبان، دلالتش را از طریق عمل اجتماعی کسب می‌کند (لان، ۱۳۹۱: ۱۳۸). بر مبنای دیدگاه خاص‌بودگی زبانی، ما تنها می‌توانیم در درون بازی‌های خاص (منحصربه‌فرد) فعالیت کنیم و درک ما از زبان، به اندازه حضورمان در فعالیت‌های اجتماعی است. به نظر می‌رسد در این چارچوب فکری، بخشی از تغییر ماهیت سیاست و گذر از دولت‌محوری به سوی اجتماع‌گرایی (دفاع از گروه‌های خاص به جای دولت^(۳)) ناشی از رویکرد فلسفی ویتگنشتاین متأخر است. ویتگنشتاین، از مخالفان سرسخت وجود معناها و بازی‌های ثابت در متون بود و به شدت بر قواعد غیرتاریخمند و ایستا می‌تاخت. توضیح اینکه نبودن معنای ثابت، به معنای نبودن مرزهای ثابت در یک متن است؛ یعنی آنچه اتفاق می‌افتد (بازی معنایی) در یک مکان بی‌مرز (متون) نامحدود است (Edward, 2003: 142).

۴-۱-۲. مسئله «تفاوت» و «احترام به «غیریت»

رویکرد ویتگنشتاین، مانند دیگر طیف‌های فکری معاصر، به اندیشمندان اجتماع‌گرا پیام می‌دهد که «احترام به دیگری»، یکی از بنیان‌های سیاست معاصر است. به این ترتیب، هیچ ایدئولوژی‌ای نمی‌تواند منطق خاص خود را بر دیگری تحمیل کند یا خود را ملاکی برای سنجش دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن جوامع سیاسی قرار دهد. چه اینکه از نظر ویتگنشتاین، هیچ نقطه به خودی خود ایده‌آلی

وجود ندارد که به‌عنوان زیربنا عمل کند. فلسفه‌ای که چنین وضعیتی دارد، پاسخ‌گوی هیچ‌الگوی زاینده یا ساختارمندی نیست (هیتون و گراور، ۱۳۹۲: ۱۳۰). ویتگنشتاین با ایجاد مجموعه‌گسترده‌ای از بازی‌های زبانی متفاوت، به نظریه‌پردازان و فیلسوفان یادآوری می‌کند که آن‌ها انسان‌هایی عادی هستند که زبان را مطابق با قواعد جامعه‌ای که در آن پرورش یافته‌اند، به‌کار می‌برند (استرول، ۱۳۹۴: ۱۳۷). او در یکی از آثارش بیان می‌کند، این بازی زبانی را بررسی کنید و ببینید که آیا می‌توانید به ارتباط اسرارآمیز آن شیء و نامش پی ببرید. می‌توانیم بگوییم که رابطه بین نام و شیء، منوط به علامتی است که بر روی شیء نوشته می‌شود (یا رابطه بسیار ناچیزی مثل این)، و همه آنچه در مورد آن وجود دارد، این است، اما ما به آن راضی نمی‌شویم، زیرا احساس می‌کنیم که علامتی که بر روی شیء نوشته می‌شود، به‌خودی‌خود برای ما مهم نیست و به‌هیچ‌روی، نظر ما را جلب نمی‌کند. اهمیت، به‌طور کامل، مربوط به کاربرد خاصی است که از آن علامت نوشته‌شده بر روی شیء به‌عمل می‌آوریم، و به‌لحاظی ما با بیان اینکه آن نام، رابطه خاصی با مسمای خود دارد، رابطه‌ای غیر از آنچه مثلاً عبارت از نوشته شدن آن بر روی آن شیء است، یا غیر از آنچه به‌وسیله کسی که با انگشت خود به آن اشاره می‌کند به زبان آورده می‌شود، مسائل را ساده می‌کنیم (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۲۸۲). افزون‌براین، بازی زبانی، همواره با فعالیت انسانی تحت کنترل همراه است و بافت لازم را برای معنا فراهم می‌کند (لان، ۱۳۹۱: ۱۳۸). همچنین، بازی‌های زبانی ضمن متنوع بودن و گونه‌گونی، محدود و ویژه نیز هستند. این ایده مشخص می‌کند که طرح یک کل برای اداره همه جوامع، کار بیهوده و خطایی است. با این توضیحات آشکار می‌شود که در گفتمان فکری و اندیشگی ویتگنشتاین، مفاهیم و سرفصل‌هایی نهفته است که می‌توان نشانه‌های آن را در بسیاری از مکتب‌های فکری معاصر، از جمله در گفتمان فکری اجتماع‌گرایان، ردیابی کرد.

۳. اجتماع‌گرایی و بنیادهای فکری آن در فلسفه سیاسی معاصر

مکتب‌های فلسفه سیاسی معاصر را می‌توان در چارچوب‌های مختلفی تقسیم‌بندی کرد. سیمون تامپسون بر این نظر است که در دوران معاصر، سه مکتب فکری عمده

در عرصه فلسفه سیاسی وجود دارد که عبارتند از: مکتب بنیان‌گرا و جهان‌شمول مدرن؛ مکتب پساتجددگرا و نسبی‌گرا، و مکتب اجتماع‌گرا (تامپسون، ۱۳۷۶: ۹۱). مکتب بنیان‌گرا، همان تجددگراها یا لیبرال‌هایی هستند که همچنان بر جهان‌شمول بودن و عام بودن اصول خود پافشاری می‌کنند. یکی از مهم‌ترین اندیشمندان این مکتب، راولز است که مباحث مهمی را در مورد «شرایط مطلوب عدالت» مطرح کرده است. در مقابل، پسامدرن‌ها هستند که بر این نظرند که دستیابی به چنین اصول جهان‌شمولی، سراب و فریبی بیش نیست. در این مورد، لیوتار معروف‌ترین متفکر پساتجددگرا به‌شمار می‌آید که پسامدرنیسم را به‌معنای «بی‌اعتمادی به فراروایت‌ها» و اصول جهان‌شمول توصیف می‌کند (لیوتار، ۱۳۸۴: ۵۴). گرایش سومی نیز در فلسفه سیاسی معاصر وجود دارد که نویسندگانی مانند *السدیر مک‌اینتایر*^۱، *مایکل سندل*^۲، *چارلز تیلور*^۳، و *مایکل والزر*^۴ مطرح کرده‌اند. این فیلسوفان که به اجتماع‌گرایان مشهورند، در سطح گسترده‌ای منتقد بنیان‌گرایی موجود در اندیشه‌ی افرادی چون راولز هستند و درمقابل، تأکید بیشتری بر احتمال‌پذیری و تاریخت ارزش‌های سیاسی و اخلاقی دارند (هورتون، ۱۳۸۷: ۱۸۳-۱۸۲).

به‌هرحال، در اواخر قرن بیستم، گروهی از فیلسوفان، علمای اخلاق، و دانشمندان علوم اجتماعی، مجمعی تشکیل دادند که در آن، بیشتر درباره‌ی علاقه به جامعه بحث می‌شد و «اجتماع‌گرایی»، نامی است که این گروه برای مجمع خود برگزیدند. نظریه‌پردازان اجتماع‌گرا تمایل دارند که ساخت اجتماعی افراد، تشکیلات اجتماعی، و همچنین، ارزش‌ها و شیوه‌های متفاوت آن‌ها را در تحلیل‌هایشان در نظر داشته باشند (Frazer, 1999: 3). اجتماع‌گرایان از مهم‌ترین منتقدان اندیشه لیبرال به‌شمار می‌آیند و به چهار گزاره فردگرایی اتمیستی، بی‌طرفی دولت، حق‌محوری، و دعاوی جهان‌شمولی که از مهم‌ترین گزاره‌های اندیشه لیبرال به‌شمار می‌آیند،

-
1. Alasdair Macintyre
 2. Michael Sandel
 3. Charles Taylor
 4. Michael Walzer

اعتراض و انتقاد دارند. آنچه اجتماع‌گرایان در برابر لیبرالیسم بر آن تأکید می‌کنند، اصالت و ارزش اجتماع در برابر فرد است. آن‌ها بر این نظرند که «خود» لیبرالی با توجه به فردگرایی بیش‌ازحد آن نمی‌تواند خودآگاهی واقعی ما را دربر گیرد، زیرا ما هرگز بدون توجه به پیوندها و روابط اجتماعی‌مان نمی‌توانیم درباره خود بیندیشیم؛ «تنها از طریق دیدگاه‌های موقعیت‌مند اجتماعی است که فرد قادر به تشخیص خیرهای ارزشمندی می‌شود که ممکن است پس از آن به تصدیق اندیشمندانه آن‌ها بپردازد» (حسینی بهشتی، ۱۳۸۰: ۵۱).

از نظر اجتماع‌گرایان، ارائه تفسیر غیرزمینه‌مند از فرد در اندیشه لیبرال، سبب شکل‌گیری نگاه ابزاری به مناسبات و سنت‌های اجتماعی می‌شود. اجتماع‌گرایان بر این نظرند که این مفهوم از لیبرالیسم، که تأکید زیادی بر انتخاب و آزادی فردی دارد، نوعی نادیده‌انگاری زندگی واقعی افراد است؛ زیرا در درون جوامع، نیروها و عوامل خارجی بسیاری وجود دارند که بر رفتارهای نهایی فرد، تأثیر می‌گذارند (Etzioni, 2015: 1). همچنین، اجتماع‌گرایان در پاسخ به نقد گزاره بی‌طرفی دولت در اندیشه لیبرال بر این نظرند که دولت نه تنها وظیفه حمایت از افراد جامعه را به عهده دارد، بلکه موظف است با فراهم کردن وسایل لازم، شهروندان خوب و بافضیلتی تربیت کند. به عبارت دیگر، توسعه درک اخلاقی و درستکاری از وظایف اولیه دولت به‌شمار می‌آید. به نظر آن‌ها، دولت باید نقش فعال و مداخله‌کننده‌ای را برای دفاع از جامعه و ارزش‌هایش به عهده داشته باشد. طرح چنین موضوعی توسط اجتماع‌گرایان، یادآور فلسفه سیاسی ارسطو است. به نظر ارسطو، فلسفه وجودی دولت، کمک به زندگی خوب و خوب زیستن است، یعنی دولت باید مردم را به لحاظ اخلاقی، خوب پرورش دهد (تلیس، ۱۳۸۵: ۳۵)؛ بنابراین، اجتماع‌گرایان از حمایت‌های اجتماعی برای شکوفایی افراد و جوامع دفاع می‌کنند (Etzioni, 2015: 2). در ادامه شناخت اندیشه اجتماع‌گرایان باید به نقد دیگر آن‌ها بر لیبرالیسم و به‌ویژه لیبرالیسم راولزی و اولویت‌بخشی او به «حق» در مقابل «خیر» اشاره کرد. اجتماع‌گرایان در نقطه مقابل راولز- به اولویت خیر بر حق معتقدند؛ به این معنا که

از نگاه اجتماع‌گرایان، دغدغه بنیادین فرد در بهره‌گیری از موقعیت‌ها و روابط اجتماعی، کسب فضایل و به‌کار بستن آن‌ها در زندگی اجتماعی است. بر همین اساس، اجتماع‌گرایان، خیر تعریف‌شده اجتماعی را بر هر آموزه جهان‌شمول و عام از حق، مقدم می‌دارند. اجتماع‌گرایان، ایده خودهای مستقل و بیگانه از هم را که سنگ بنای اصل تقدم حق بر خیر است، ناصواب و مغایر با واقعیت جوامع و سرشت نوعی انسان‌ها می‌دانند و از این طریق، انتقادهای هگل بر فلسفه اخلاق کانت را تداعی می‌کنند.

آخرین گزاره موردانتقاد اجتماع‌گرایان، رویکرد جهان‌شمولی لیبرال است. فیلسوفان اجتماع‌گرا با تأثیرپذیری از چرخش‌های معرفت‌شناختی معاصر (مانند چرخش معرفتی ویتگنشتاین)، نظریه‌های سیاسی و اجتماعی‌ای مانند اندیشه‌های لیبرالی را محصول عمل جمعی جوامع مدرن و محدود و مقید به تجربه خاص غرب می‌دانند. با وجود این، از نظر اجتماع‌گرایان، طرفداران جهان‌شمول‌گرایی هنوز از بین نرفته‌اند (2: 2008, bender and mookherjee)، زیرا وظیفه لیبرالیسم، تدوین رویه‌های جهان‌شمول برای مشروع کردن استفاده از قدرت بوده است، اما این تلاش اندیشه لیبرال برای ترویج جهان‌شمول‌گرایی، نیازمند بررسی انتقادی است؛ بنابراین، حمله به جهان‌شمول‌گرایی لیبرالی از مراجع و منابع مختلفی سرچشمه گرفت؛ از اجتماع‌گرایان تا متفکران بی‌همتایی مانند مایکل/اوکشات که ذیل هیچ‌یک از مقوله‌ها و دسته‌های معمولی نظریه‌های سیاسی جدید قرار نمی‌گیرند. همچنین، این نوع نقد ضدبنیادگرایانه، به‌واسطه نوشته‌های روش‌شناختی مورخان و اندیشمندان مکتب کمبریج، مانند جی پوکاک و کوئینتن/اسکینر تقویت شده است. به‌این ترتیب، مجادله لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان که به علاقه چندین‌ساله دانشجویان نظریه سیاسی تبدیل شده، با علاقه عام‌تری به فروپاشی جهان‌شمولیت و قطعیت‌های عصر روشنگری و لیبرالیسم و چرخش به‌سوی هزاره جدید پیوند خورده است (کلی، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۲). به‌هرروی، برآیند تقابل لیبرالیسم و اجتماع‌گرایان، منجر به شکل‌گیری منازعه عمیقی در دوره معاصر شده است و مجموعه مسائلی را دربر می‌گیرد که بخش عمده‌ای از محتوای فلسفه سیاسی معاصر، در راستای تبیین و رفع آن‌ها شکل گرفته است.

۴. تحلیل زمینه‌های معرفت‌شناختی اندیشه اجتماع‌گرایان در دوره معاصر

همان‌گونه که مطرح شد، ویتگنشتاین با مطرح کردن نظریه بازی‌های زبانی، افق کاملاً جدیدی بر روی نظریه‌های جدید در حوزه فلسفه سیاسی گشود. تلاش او ناظر بر این بود که نشان دهد، بین زبان و شکل‌های زندگی اجتماعی، ارتباطی ناگسستگی وجود دارد. این ادعا به نقطه عطف جدیدی برای نظریه‌های فلسفی معاصر، مانند اجتماع‌گرایان، تبدیل شد؛ بنابراین، جدا شدن از زبان و ادعای شناخت جهان از موضعی مستقل، که حرف اصلی دکارت بود، با چالشی جدی روبه‌رو شد. به نظر ویتگنشتاین متأخر، برای اندیشیدن فلسفی درباره زبان، مذهب، و سیاست باید به سنت‌ها، شیوه‌های عمل، بازی‌های زبانی، و زمینه‌هایی توجه کنیم که مفاهیم در آن جایابی شده‌اند. در این دیدگاه، زبان سیاست از طریق قوانین عام و کلی قابل تحلیل نیست و باید درباره معانی مفاهیم سیاسی و اخلاقی در زمینه‌ها و سنت‌های اخلاقی خاص جست‌وجو کنیم. در این راستا، اندیشمندان اجتماع‌گرا، مانند طیف‌های فکری دیگر در اندیشه معاصر، با تأثیرپذیری از چرخش معرفتی یادشده، اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی‌ای مانند اندیشه لیبرالی را محصول جوامع اروپای غربی و آمریکای شمالی و محدود به تجربه خاص دنیای آنان تلقی کردند که به راحتی در فرهنگ‌ها، سنت‌ها، و جوامع دیگر، قابل تکرار و اعمال نیست، زیرا دنیای ما نه جهانی با اجتماعی یگانه، بلکه جهانی است که در آن اجتماع‌ها، نهادها، سنت‌ها، و راه‌های گوناگونی وجود دارند.

۴-۱. والزر و حوزه‌های عدالت

مایکل والزر به‌عنوان یکی از اندیشمندان اجتماع‌گرا، در مهم‌ترین اثرش با عنوان «حوزه‌های عدالت»، نقدهای روش‌شناختی مهمی بر لیبرالیسم معاصر و نوع راولزی آن وارد کرد. اندیشمندانی مانند والزر، با وارد کردن ایده‌های بنیادین ویتگنشتاین به عرصه سیاست و اجتماع بر این نظرند که لیبرالیسم، یک آموزه خودخواه و خودپسند، و در نتیجه، نیازمند اصلاح جمعی کلی است (Walzer, 1990: 15). والزر با تأثیرپذیری از ایده‌های ویتگنشتاین درباره کثرت بازی‌های زبانی، بر این نظر است که تفسیرها و معناهای هر جامعه برای مقوله‌هایی مانند عدالت اجتماعی، توزیع

عادلانه، و توزیع خیر(های) اجتماعی، تابعی از همان تفسیرها و معناهای خاص آن جامعه است و نمی‌توان نسخه آماده‌ای برای همه جوامع تجویز کرد؛ بنابراین، باید در مقابله با چنین رویکرد شمول‌گرایانه‌ای، از «کثرت‌گرایی» دفاع کرد. به نظر والزر، توسعه چنین فهم‌های خاصی در راستای اصل پلورالیسم انجام می‌شود که باید از آن حمایت شود. والزر به این نظر ویتگنشتاین بسیار وفادار ماند که بیان کرده بود، زبان روزمره ما - که از میان همه دستگاه‌های نشانه‌های ممکن، یگانه دستگاهی است که بر تمام زندگی ما سایه افکنده است - ذهن ما را به گونه‌ای جدی در یک وضعیت قرار می‌دهد؛ چنان‌که گویی، گاهی احساس فروبستگی کرده، آرزومند وضعیت‌های دیگری می‌شود (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۱۱۸).

والزر ضمن اینکه می‌گوید، عدالت با معانی اجتماعی مرتبط است، بر خاص‌گرایی سیاسی نیز تأکید دارد؛ بنابراین، هر جامعه‌ای دارای اصول عدالت مربوط به خودش است و اصل جهان‌شمول عدالت، آن‌گونه که راولز می‌گوید، وجود ندارد. درنهایت، اینکه والزر با بهره‌گیری از ایده‌های زبانی ویتگنشتاین، به طرح جامعه مطلوب خود می‌پردازد و استدلال می‌کند که همزیستی مسالمت‌آمیز می‌تواند شکل‌های سیاسی گوناگونی به خود بگیرد و الزامات گوناگونی برای زندگی اخلاقی هر روز آدمیان یا به تعبیری، برای تعاملات بالفعل و تعهدات متقابل افراد، اعم از زن و مرد، در پی داشته باشد و هیچ‌یک از این شکل‌ها، اعتبار جهان‌شمول ندارند (والزر، ۱۳۹۱: ۳)؛ بنابراین، اگر جامعه‌ای درصدد است با شیوه‌های پذیرفته‌شده سنت معنایی آن جامعه به توزیع خیر(های) اجتماعی دست بزند، تنها می‌تواند به‌عنوان روایتی در کنار سایر روایت‌ها قلمداد شود. مباحث والزر به این نتیجه می‌رسد که عدالت، موضوعی نسبی است (ن.ک: والزر، ۱۳۸۹ الف). به همین دلیل، والزر در برابر اصطلاح‌هایی مانند «عقل» و «الزام جهان‌شمول اخلاقی» محتاط است؛ از این رو، نکته اصلی اثر دیگر او یعنی «فربه و نحیف» این ادعا است که باید شهود و جهان‌شمولی را که /ایمانوئل کانت محوریت بخشیده است، رد کنیم؛ همان‌گونه که ویتگنشتاین به فراروایت‌ها به‌عنوان اصولی ناعادلانه حمله می‌کرد و مبنای گرای را نیز به چالش فراخوانده بود. به هرروی، نگاه غیرکانتی والزر به اخلاقی بودن، می‌تواند با این بیان بازگو شود که هویت اخلاقی فرد در گروه یا

گروه‌هایی که با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری دارد، تعیین می‌یابد (ن.ک: والزر، ۱۳۸۹ب؛ رورتی، ۱۳۹۰: ۱۷۳). بهترین مسیر برای رسیدن به توسعه و پیشرفت و بهترین سامان سیاسی، باید با فرهنگ مردمی هماهنگ باشد که قرار است زندگی‌شان را سامان بخشند (والزر، ۱۳۹۱: ۷)؛ بنابراین، پذیرش جماعت‌های گوناگون، نفی برتری یک رژیم عقلانی و اخلاقی، و مدارای سیاسی، مهم‌ترین مؤلفه‌های سامان سیاسی مطلوب در اندیشه والزر به‌شمار می‌آیند.

۲-۴. مک‌اینتایر و سنت‌های اجتماعی

السدیر مک‌اینتایر، به‌عنوان پرچم‌دار اجتماع‌گرایی معاصر نیز از منتقدان پرقدرد لیبرالیسم و از تأثیرپذیرفتگان انقلاب معرفتی ویتگنشتاین است. این ایده ویتگنشتاین که معتقد بود عقلانیت هر جامعه، نوعی فهم درونی آن جامعه از صورت‌بندی‌های اجتماعی و معناهای نهفته در آن جامعه است، به‌گونه‌ای هرچند غیرمستقیم، تأثیر زیادی بر مک‌اینتایر گذاشته است. ویتگنشتاین در دوره دوم زندگی فلسفی‌اش به‌شدت برای گسترش این ایده تلاش کرد که کلیت بخشیدن در فلسفه، راه به جایی نمی‌برد؛ بنابراین، تحمیل کل‌گرایی، وظیفه فلسفه نیست و این کار تنها به سرکوب خرده‌فرهنگ‌ها منجر می‌شود. به‌تعبیر پیرس، هنگامی که ویتگنشتاین بر منفرد بودن نمونه‌های زبانی خودش تأکید می‌کند، می‌خواهد بگوید که کلیت بخشیدن در فلسفه بی‌فایده است (پیرس، ۱۳۸۷: ۱۹۰). مک‌اینتایر نیز فرهنگ سرکوب و نادیده گرفتن خاص‌گرایی را به مرام لیبرالیسم نسبت می‌دهد. وی بیش از هر چیز به «معیار بودن» اخلاق لیبرالی خرده می‌گیرد و بر این نظر است که هیچ راهی نیست که بتوان به‌درستی اختلاف‌نظرهای اخلاقی یا ارزشی معقول و گونه‌های دیگر تعارض امیال، ترجیحات، و اراده‌های رقیب را تفکیک کرد (مک‌اینتایر، ۱۳۹۴: ۲۲۷)؛ بنابراین، نمی‌توان با استناد به عقلانیت ناب پوزیتیویستی، تعارض‌های اخلاقی را به‌درستی حل کرد و زیست‌های اخلاقی را نیز سامان داد. افزون‌بر عقل، سنت‌های فرهنگی، اخلاق جمعی، و توجه به برداشت‌ها از خیر عمومی می‌توانند سازنده سامان اجتماعی افراد جامعه تلقی شوند. به‌نظر مک‌اینتایر، طرح نظام سیاسی مطلوب برای هر جامعه‌ای مستلزم این است که به عقلانیت

گنجانده شده در آن سنت توجه شود و پژوهشگران، با روش‌های «همدلانه» از احساسات، عواطف، ویژگی‌های فردی، ویژگی‌های گروهی، و... آن جامعه آگاه باشند. در این مورد، ویتگنشتاین بر این نظر بود که اگر من از ابراز احساس به دیگری سخن می‌گویم، آیا نباید برای اینکه بفهمم چه می‌گوید، ملاک توفیق در ابراز احساس کردن را بدانم؟ (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۳۰۰). مک‌ایتتایر نیز با همین رویه ویتگنشتاینی بحث می‌کند که برداشت از خرد و عدالت همیشه براساس شرایط خاص اندیشه و عمل، نسبی هستند.

به تعبیر مک‌ایتتایر، باید از عدالت به این معنا که «از هرکسی به اندازه توانایی‌اش انتظار برود و به هرکس به اندازه توانایی‌اش سهم داده شود»، به سوی این معنای عدالت برویم که «از هرکس به اندازه توانایی‌اش انتظار رود و به هرکس به اندازه مشارکتش سهم داده شود» (مک‌ایتتایر، ۱۳۹۴: ۲۴۱)؛ بنابراین، مشارکت اجتماعی و توزیع خیرهای اجتماعی، پیش از هرچیز به هم پیوند خورده‌اند و نمی‌توان «کیک» را پیش از شناخت مفهوم عدالت و نگرش خاص هر جامعه به آن، به گونه‌ای یکسان برای همه برید. همچنین، به نظر مک‌ایتتایر، با سنت‌های پژوهشی عقلانی متفاوتی روبه‌رو هستیم که هر یک از آن‌ها نظریه‌ها و معیارهای خاص خود را برای ارزیابی دارد و هر یک دارای تاریخچه‌ای است که در درون آن مواضع مختلفی مطرح شده، از آن‌ها دفاع شده، یا تأیید شده‌اند. هیچ عقلانیت مطلق و خنثایی وجود ندارد که به وسیله آن بتوان میان همه سنت‌های رقیب قضاوت کرد.

مک‌ایتتایر در کتاب «عدالت چه کسی؟ کدام عقلانیت؟»، بر این نظر است که خود لیبرالیسم نیز تنها یک سنت است و انگاره فراتاریخی از عقلانیت عملی، یعنی انگاره‌ای فارغ از زمان، مکان، فرهنگ، و شخص جست‌وجوگر وجود ندارد. اصطلاح «عقلانیت محصور در سنت» به این ادعای مک‌ایتتایر اشاره دارد که عقلانیت اخلاقی ضرورتاً در یک بستر اجتماعی ریشه دارد (وینستین، ۱۳۹۰: ۱۴۳-۱۳۹).

بررسی تأثیرپذیری مک‌ایتتایر از اندیشه‌های فلسفی و انقلابی ویتگنشتاین نشان می‌دهد، همان‌گونه که ویتگنشتاین بر فعالیت بازی‌های زبانی تأکید می‌کرد، وی نیز درگیر بودن و تعامل اجتماعی را گام اصلی برای تشکیل سامان سیاسی و مؤلفه‌های سازنده آن می‌دانست. به تعبیر مک‌ایتتایر، بخش عمده ساختن و بازسازی نهادها را

در فعالیت‌های همکارانه انجام می‌دهیم؛ جایی که شرکت‌کنندگان دیگر در ابتدا دیدگاه بسیار متفاوتی با ما دارند؛ بنابراین، اختلاف‌نظرهای ما باید به‌گونه‌ای عینی در سطح کنش، درحالی که مشغول ساختن و بازسازی مدارس، درمانگاه‌ها، محل کار و سایر نهادها هستیم، صورت‌بندی شود (مک‌ایتنایر، ۱۳۹۴: ۲۴۴)؛ بنابراین، تلاش برای ساختن جامعه مطلوب در هر جامعه‌ای، لزوماً به‌معنای از بیرون تحمیل کردن عقلانیت مفروض لیبرالی بر آن نیست. به‌همین ترتیب، مباحث اخلاقی تنها با ملاک قرار دادن عقلانیت، حل‌شدنی نیستند، بلکه مشارکت اجتماعی و تکیه بر معانی، هنجارها، و سنت‌های مشترک گروه‌های مختلف است که بسترهای لازم را برای عدالت فراهم می‌کند؛ بنابراین، «خاص‌بودگی» و «مشارکت اجتماعی» افراد باعث گسترده‌تر شدن حوزه عمومی نیز می‌شود.

همچنین، تأکید مک‌ایتنایر بر سنت و سیر تحول آن از پیدایش تا شکل‌گیری بحران معرفتی در یک سنت، نشان‌دهنده این است که این اندیشمند اجتماع‌گرا به سیاق ویتگنشتاین، منتقد سرسخت تفکر جهان‌شمولی عصر مدرن، و در مقابل، طرفدار نوعی زمینه‌گرایی و بسترمندی معرفتی است. به‌نظر مک‌ایتنایر، خرد لیبرالی، سرشت انسان را از هرگونه تعهد اجتماعی، آزاد و رها تصور می‌کرد. فاعل اخلاقی از موقعیت‌ها و ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی، و تاریخی فاصله می‌گیرد و براساس یک آموزه عام و فراگیر داور می‌کند. درحالی که به‌زعم مک‌ایتنایر، همه مفاهیمی که ما اکنون با آن‌ها سروکار داریم، اساساً در نظام‌ها و زمینه‌های نظری و عملی ریشه داشته‌اند و تأثیر عملکرد آن‌ها تنها در آن نظام‌ها و به‌وسیله آن زمینه‌ها تأمین می‌شود. انسان، برخی حقوق و وظایف ویژه خود را از اجتماع محل زندگی‌اش (روستا، فرهنگ، نهضت، گروه قومی، و ...) اتخاذ می‌کند و هم‌زمان، ضرورتاً در اهداف جامعه خود درگیر است. کنش‌های او در شرایطی قابل‌درک است که مقاصد عملی، زمینه اجتماعی، و زمانمندی‌ای که کنش‌ها درون آن رخ می‌دهند، قابل‌درک باشند (ن.ک: مک‌ایتنایر، ۱۳۹۳). مک‌ایتنایر برای حل این مشکل با تأثیرپذیری از دیدگاه‌های ویتگنشتاین-بر این نظر بود که استفاده از راه‌حل‌های خاص، بومی، و مرتبط با عقلانیت برآمده از هر جامعه خاص، تا اطلاع ثانوی می‌تواند رویکردی واقع‌بینانه تلقی شود؛ همان‌گونه که ویتگنشتاین در این زمینه بر این نظر بود که دست‌کم راهی وجود دارد که تا اندازه‌ای از

ظهور اسرارآمیز فرایندهای تفکر جلوگیری می‌کند، و آن، عبارت از این است که در این فرایندها، اعمال مربوط به مشاهده اشیا واقعی، جایگزین هرگونه عمل تخیلی شود (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۳۷). از این منظر، مکایتایر نیز گفته بود، تنها در واقعیت‌ها و پیچیدگی‌های کنش است که قادر خواهیم بود فرصتی پیدا کنیم که عموماً در حوزه‌های گسترده‌تر بحث عمومی از ما دریغ می‌شود.

۳-۴. چارلز تیلور و چندفرهنگ‌گرایی

چارلز تیلور در اوایل دهه ۱۹۵۰، یک کاتولیک چپ‌گرای کانادایی با بورس تحصیلی دانشگاه آکسفورد بود. آنجا جایی بود که او در گردبادی از اشتیاق به آثار ویتگنشتاین تازه‌درگذشته گرفتار شد. تیلور به پیروی از ویتگنشتاین تأکید می‌کند که خرد ما اساساً نوعی مهارت است؛ حسی به جهان که بیشتر به چنگ می‌آید تا اینکه آموخته شود. ما بیش از آنچه می‌اندیشیم، می‌دانیم؛ برای مثال، زبان، چیزی است که از آن استفاده می‌کنیم؛ زبان، بیشتر ابزاری برای انجام امور است تا صفحه‌ای برای بازنمایی جهان. خرد ما نوعی مهارت جمعی است که جوامع و سنت‌ها به ما رسانده‌اند (ن.ک: اسمیت، ۱۳۹۵). تیلور ضمن نقد ایده نخست ویتگنشتاین که زبان، آینه جهان است، تفسیر ویتگنشتاین دوم از زبان به‌مثابه یک ابزار، نه به‌مثابه یک آینه را می‌پذیرد. همان‌گونه که تیلور به‌صراحت بیان می‌کند: «ویژگی اساسی حیات انسانی، گفت‌وگو است که باعث تبدیل شدن ما به انسانی کامل می‌شود؛ این ویژگی به درک و شناخت ما از خودمان و هویت تعریف‌شده ما منجر می‌شود که همگی به زبان بیانگر مربوط است» (Taylor, 1992: 32). تیلور به این سبب از اندیشمندان مهم اجتماع‌گرا است که بیش از دیگران، ایده‌های فلسفی ویتگنشتاین را به‌سوی سیاست عملی سوق داده است. تیلور، یک چندفرهنگ‌گرا و از این‌رو، مدافع خاص‌گرایی سیاسی در یک چارچوب کثرت‌گرا بود.

همان‌گونه که ویتگنشتاین نیز بیان کرده بود، دلایل گوناگونی وجود دارد که ما را متمایل می‌کند که واقعیت بودن چیزی، توانایی کسی بر انجام چیزی، و... را همچون این واقعیت ببینیم که [آیا] او یا آن، در حالت خاصی قرار دارد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۲۰۱-۲۰۰). تیلور نیز با همین شیوه، درصدد بود که

انتخاب‌های افراد و جوامع مختلف را انتخاب‌هایی معنادار جلوه دهد. به همین دلیل، او مدافع خاص‌گرایی فرهنگی و سیاست تفاوت نیز به‌شمار می‌آید. از نظر تیلور، سیاست تفاوت، اعتبار هر فردی را به هویت او پیوند می‌زند و این اساس یک سیاست عادلانه است (Luksic hacin, 2016: 85).

تیلور از همان نخستین نوشته‌های فلسفی‌اش بر این نکته تأکید داشته است که آدمیان نمی‌توانند برپایه اصطلاح‌های علمی یا براساس معرفت‌شناسی ناتوریالیستی و تجربی، به‌طور کامل درک شوند. در واقع، نکته مهم درباره‌ی درون‌مایه آثار او این است که خودش را وسواسی و شیدایی توصیف می‌کند که همواره علیه آن نوع جاه‌طلبی‌ای که می‌خواهد مطالعه انسان را بر مبنای علوم طبیعی الگوسازی کند، به جدال قلمی می‌پردازد. به نظر تیلور، آدمیان «حیواناتی خودتفسیرگر» هستند که این خودتفسیرگری در فهم آن‌ها نقش اساسی‌ای بازی می‌کند. به عبارت دیگر، خویش‌فهمی به‌گونه‌ای گریزناپذیر، به ادراک ما از معنای این جهان و جایگاه ما در آن وابسته است. انسان نمی‌تواند بدون توجه به دل‌بستگی‌ها، پیشینه‌های هویتی، نقش‌ها، و اوضاع و احوال پیرامونی، ادراکش را از کیستی خود تعین ببخشد؛ برای مثال، برخی از ما دختر، زن، خواهر، یا مادر هستیم، برخی نیز به این یا آن هدف، مذهب، یا عقیده سیاسی متعهد هستیم. درک معنای این چیزها برای اینکه بدانیم چه کسی هستیم، بسیار اساسی است (هورتن، ۱۳۸۶: ۲۶۰-۲۵۹).

به این ترتیب، این برداشت از ارزیابی، با مفهوم خودبودگی سازگار است، زیرا هویت ما تا حد زیادی از طریق این ارزیابی قوی به‌وجود می‌آید. هویت ما محصول تعامل کلامی‌مان با سایر مردم و ضرورتاً اجتماعی و بین‌ذهنی است. به بیانی دیگر، مردم، زبان‌های لازم را برای تعریف خود، به‌خودی‌خود کسب نمی‌کنند، بلکه ما از رهگذر تعامل با دیگران با آن زبان‌ها آشنا می‌شویم؛ دیگرانی که برای ما اهمیت دارند یا به‌تعبیر جرج هربرت مید، «دیگران مهم» (تیلور و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۳). این موضوع در آنجا که تیلور از «سیاست‌شناسایی» سخن می‌گوید، استلزامات سیاسی مهمی برای بحث او دارد. سیاست‌شناسایی به‌عنوان موضوعی جدید با تجدیدنظر

در اولویت نقد روشنگری برای فهم ما از خودمان، جهانمان، و رویارویی‌های ما با دیگران ظهور کرده است. سیاست شناسایی، حوزه‌ای است که در آن علایق مطالعات فمینیستی، پسااستعماری، پست‌مدرن، پسااختارگرایی، و اخیراً اجتماع‌گرایی با یکدیگر برهم‌کنش دارند و هدفشان مفصل‌بندی سیاستی است که تأییدکننده و اعتباردهنده آن‌دسته از تفاوت‌هایی باشند که لیبرالیسم رویه‌ای (نوع راولزی) از برنامه پژوهشی خود حذف کرده است (پاتریک، ۱۳۸۸: ۵۹-۵۸). به این ترتیب، تیلور با دفاع از سیاست چندفرهنگ‌گرایی، یکی از اجتماع‌گرایانی است که بیش از دیگران، اندیشه‌های ویتگنشتاین را سیاسی کرده است. ضمن اینکه سیاست مطلوب از نظر او، براساس احترام به تفاوت‌ها، همان سیاست عادلانه و مطلوب است. به عبارت ساده‌تر، سیاست عدالت براساس این ایده است که همه انسان‌ها به یک اندازه از احترام برخوردار هستند (Luksic hacin, 2016: 85).

تیلور با الهام‌گیری از رویکرد ویتگنشتاین و تحولات فکری او درباره‌ی خاص بودن رفتارهای انسان‌ها در جوامع مختلف، از مفهوم «اخلاق اصالت» سخن می‌گوید. می‌توان گفت، گفتمان فکری تیلور در خدمت این مسئله و موضع او است که ضمن شناسایی و اعتباربخشی به همه‌ی گروه‌ها و طبقات دینی، فرهنگی، عقیدتی، و قومی، مراجع ذی‌صلاح باید حق و حقوق آن‌ها را به رسمیت بشناسند و روایت‌های تک‌گویانه، سیطره خود را بر گروه‌های مختلف بردارند. چه اینکه، آرمان تک‌گویی، تلاش فراوان و گسست‌های شدید فراوانی می‌طلبد تا از شکل‌گیری هویت‌مان توسط کسانی که دوستشان داریم، جلوگیری کند (تیلور و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۴). درنهایت اینکه از نظر اجتماع‌گرایانی مانند تیلور، به رسمیت شناختن برابر، تنها حالت مناسب برای یک جامعه دموکراتیک سالم به شمار می‌آید. سرپیچی از این شیوه می‌تواند برای کسانی که چنین برابری‌ای را به رسمیت نمی‌شناسند یا انکار می‌کنند، خطرناک باشد (Taylor, 1992: 36).

۴-۴. مایکل سندل و محدودیت‌های عدالت

یکی دیگر از منتقدان لیبرالیسم، مایکل سندل است که با انتشار کتاب «لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت» شهرت قابل توجهی به دست آورده است. انتقادهای سندل

بیش از هر جریان و تفکری در اندیشه لیبرالی، معطوف به نقد قرائت «وظیفه‌گرایانه» راولز است. سندل، اجتماع لیبرالی را یگانه اجتماع مطلوب نمی‌داند. اجتماع مطلوب از نظر اندیشمندانی مانند سندل، اجتماعی است که براساس آن هویت فرد در شبکه‌ای از روابط اجتماعی، مانند تعلق داشتن به شهر، تاریخ، ملت، و فرهنگ‌های خاص، تعیین می‌شود و مسئولیت اجتماعی و تعهد اخلاقی افراد را در قبال اجتماع خودشان افزایش می‌دهد. همان‌گونه که ویتگنشتاین نیز استدلال کرده بود، تنگنای ذهنی ما زمانی برطرف می‌شود که دستگاه‌های نشانه‌های دیگری به ما نشان داده شود که برآورنده این نیازها است. این نیازها ممکن است از انواع بسیار گوناگونی باشند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۱۱۸). نظریه عدالت سندل، مانند رویکرد ویتگنشتاین، رویکردی زمینه‌محور و مبتنی بر توجه به فرهنگ‌های مختلف است. آموزه عضویت در اجتماع‌ها که نقطه کانونی نظریه عدالت سندل است، دارای دلالت فرهنگی است، زیرا شیوه‌های عضویت در اجتماع‌ها را رویکردهای فرهنگی موجود در آن‌ها، مشخص و صورت‌بندی می‌کند. به نظر سندل، نظریه‌های لیبرالی نمی‌توانند به‌درستی ماهیت «جایگیرشدگی» ما را در زمان، مکان، و فرهنگ مشخصی درک کنند و بازتاب دهند. این جایگیرشدگی نه تنها یک واقعیت است، بلکه واقعیتی است که اگر یک نظریه سیاسی می‌خواهد قانون وضع کند، نهادهایی به‌وجود آورد، و کردارهایی را رواج دهد که جداً برای ما خوب هستند و سازنده جامعه آرمانی و کاملاً عادلانه به‌شمار می‌آیند، باید آن را به‌حساب آورد. سندل می‌گوید، تنها از این راه است که ما می‌توانیم «اشتراک مردمی» عمیق‌تری از آن خلق کنیم که خیرخواهی صرف اجازه می‌دهد، یعنی نوعی خودفهمی مشترک همراه با محبت ایجاد کنیم (همپتن، ۱۳۸۵: ۳۲۰-۳۱۹).

به‌نظر می‌رسد، دفاع سندل از شیوه‌های زندگی مختلف و توجه به تفاوت‌ها نمی‌تواند بدون توجه به اندیشه‌های ویتگنشتاین و تحولات معرفت‌شناختی معاصر درک شود. ویتگنشتاین در «کتاب‌های آبی و قهوه‌ای؛ تمهیدات پژوهش‌های فلسفی» بیان کرده است که ما برای اینکه بگوییم چیزی می‌تواند به شیوه خاصی عمل کند، به‌شدت مایل به استفاده از این استعاره هستیم که چیزی در حالت خاصی قرار دارد. این شیوه تصور، یا این استعاره، در این تعبیرها تجسم می‌یابد: «او قابلیت آن را دارد

که...»، «او توانایی ضرب کردن اعداد بزرگ را به‌طور ذهنی دارد»، «او می‌تواند شطرنج بازی کند». در این جمله‌ها، فعل به‌کاررفته به زمان حال مربوط است که در لحظه‌ای که از آن سخن می‌گوییم، وجود دارد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۲۰۱). به‌زعم ویتگنشتاین، اعمال خاص هر فردی به نحوه قرار گرفتن او در همان مکان و برداشت خاص وی از نشانه‌های معنایی اطراف خودش بستگی دارد.

به‌هرروی، یکی از نتایج اندیشه‌ها و افکار اجتماع‌گرایانی مانند سندل، عبارت است از حساسیت فزاینده در مورد شیوه‌ای که به‌واسطه آن، خیر و سعادت فردی، بر مؤلفه‌های گروهی و عضویت در فرهنگ‌ها و سنت‌های خاص مبتنی می‌شود. براین اساس، می‌توان اهمیت یافتن فرهنگ‌های مختلف که در اصطلاح، از آن به چندفرهنگ‌گرایی تعبیر می‌شود را از تأثیرها و استلزام‌های مکتب اجتماع‌گرایی، به‌ویژه اندیشه‌های سندل دانست (Swift, 2001: 167). به‌نظر اجتماع‌گرایان، براساس اصل سیاست تفاوت، ضروری است از بروز بالندگی فرهنگ‌های مختلف در سطح جامعه حمایت شود و درعین‌حال، احترامی در شأن آن‌ها قائل شویم.

به‌هرحال، یکی از دستاوردهای فلسفی ویتگنشتاین متأخر، مطرود شدن بنیادگرایی است. بنیادباوری، بیش از هرچیز در اندیشه مدرن و لیبرالی دیده می‌شود که به معیار یا بنیادی به‌نام عقل، توسل جسته و همه‌چیز را بر آن بنا نهاده‌اند. در مقابل، این برداشت از روح فلسفه ویتگنشتاین متأخر، طبیعی به‌نظر می‌رسد که نظام معرفتی، ضرورتاً باید بر نحوه زندگی و کنش‌های اجتماعی انسان استوار شود. از این جهت، اندیشمندان اجتماع‌گرا، مانند طیف دیگری از اندیشه‌های معاصر، وام‌دار اندیشه‌های ویتگنشتاین و انقلاب فکری‌ای هستند که او در دوره معاصر برپا کرد. اجتماع‌گراها این پیام انقلابی ویتگنشتاین را توسعه دادند که هر زبان، نمادها، قواعد، و شیوه‌های عمل مربوط به خود را دارد و انسان‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه در درون این قواعد زندگی می‌کنند و آن‌ها را به‌کار می‌برند. برای رسیدن به این امر نیازمند آن هستیم که از تعمیم‌دهی علمی و فارغ از ارزش پرهیز کنیم. به‌تعبیر ویتگنشتاین، ما تمایل داریم بگوییم که هنگامی که احساسی را به دیگری ابراز می‌کنیم، در آن سر قضیه، چیزی روی می‌دهد که ما هرگز نمی‌توانیم بدانیم. تمام آنچه ما می‌توانیم از او دریافت کنیم نیز یک بیان است. این سخن بسیار شبیه آن

است که بگوییم ما هرگز نمی‌توانیم بدانیم که در آزمایشگاه «فیزو»^۱ چه زمانی شعاع نور به آینه می‌رسد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۳۰۰). همچنین، به‌نظر ویتگنشتاین، فلسفه و فلسفه سیاسی نمی‌توانند به شیوه‌ای غیراجتماعی و جدا از زمینه، اهداف و وابستگی‌های انسان و ماهیت بشر را تبیین کنند. این ایده که مفاهیم، عناصر مشترک و عام، یا تعریف‌های ذاتی‌ای ندارند، به استلزامی برای نظریه سیاسی معاصر رهنمون شد. همان‌گونه ویتگنشتاین در «پژوهش‌های فلسفی» بیان می‌کند، برای فهم یک قضیه باید به معنایی مراجعه کرد که آن قضیه در زمینه‌ای زبانی بیان می‌کند (plant, 1991: 330-332). به‌نظر می‌رسد با توجه به تأکیدی که اجتماع‌گرایان بر نقش معرفت‌شناختی جامعه دارند، می‌توانیم فلسفه ویتگنشتاین دوم را عنصری اساسی و زمینه‌ساز در فلسفه اجتماع‌گرایی بدانیم. دیدگاه او در مورد فلسفه زبان، زمینه‌ای را در تفکر مدرن فراهم کرد که الهام‌بخش نحله‌های فکری مختلف، از جمله اجتماع‌گرایان شد؛ بنابراین، براساس استدلال‌های مطرح‌شده می‌توان گفت، تفکر اجتماع‌گرایی معاصر، مانند طیف عظیمی از مکتب‌های فکری دیگر، در اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر و تحول معرفتی او ریشه دارد. با وجود این، پژوهش حاضر تنها یک طرح بحث اولیه در این مورد است و موضوع موردنظر به دلیل اهمیت، نیازمند پژوهش‌های گسترده‌تری توسط پژوهشگران حوزه‌های فلسفه و فلسفه سیاسی معاصر است.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه مقاله حاضر دنبال کرده است، لودویگ ویتگنشتاین، به‌عنوان متفکری گفتمان‌ساز، برای بسیاری از اندیشه‌های معاصر شناخته‌شده است. این گفتمان‌سازی نزد اجتماع‌گرایانی مانند والزر، مک‌ایتتایر، تیلور، و سندل نمود یافته و البته وجوهی سیاسی و اجتماعی نیز به خود گرفته است. ایده‌های فلسفی ویتگنشتاین دربارهٔ اجتماعی بودن زبان، این فرصت را برای اجتماع‌گرایان فراهم کرد که با دوری جستن از سیاست بنیان‌گرای لیبرالی، هم به نقد این ایدئولوژی‌های همسان‌ساز پردازند و هم اینکه از تفاوت‌ها در عرصهٔ سیاست و اجتماع دفاع کنند و آنان را

قوام‌بخش سیاست دموکراتیک به‌شمار آورند. این قوام‌بخشی به‌نوبه خود، گامی و رای سیاست مونیستی لیبرالی است و باعث می‌شود که بدیل‌هایی برای زندگی سیاسی و اجتماعی انسان مدرن فراهم شود. این بدیل‌ها هرچند در نگاه نخست نمی‌توانند باعث ارائه الگویی برای بشر معاصر شوند، اما شاکله‌های نظام پسالیبرالی را تشکیل می‌دهند؛ شاکله‌هایی که نشان می‌دهد، با ظهور جنبش‌های نوین اجتماعی و عصر رسانه‌ها، وارد مرحله جدیدی شده است. یافته‌های نوشتار حاضر نشان می‌دهد، اجتماع‌گرایان در زمینه‌های گوناگونی اندیشه‌های فلسفی ویتگنشتاین متأخر را بسط داده‌اند. والزر به‌شدت بر محدودیت‌های عدالت لیبرالی تاخت و با بهره‌گیری از ایده بازی‌های زبانی و زمینه‌گرایانه ویتگنشتاین بیان کرد که سیاست مطلوب باید با ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی، و فرهنگی هر جامعه‌ای سازگار باشد و از ارائه نسخه یگانه‌ای برای اداره جوامع، پرهیز کرد. تیلور نیز با دفاع از چندفرهنگ‌گرایی و حقوق اقلیت‌ها و خاص‌گرایان، شاکله نظم لیبرالی را هدف قرار داد و ویژگی اساسی انسان را بهره‌گیری از زبانی می‌دانست که در لابه‌لای تحولات اجتماعی رشد می‌کند و زمینه‌ساز تحول انسان و اجتماع می‌شود. همچنین، مک‌ایتنایر با طرفداری از زمینه‌گرایی و بسترمندی معرفتی، از جهان‌شمول‌گرایی لیبرالی به‌عنوان ایده‌ای کلیت‌ساز و چالشی برای خرده‌فرهنگ‌ها انتقاد کرد و این ایده را مطرح کرد که مفاهیم استفاده‌شده توسط انسان‌ها تحت تأثیر زمینه‌های تاریخی و اجتماعی، شکل‌های منحصربه‌فردی دارند و از این‌رو، قابل‌تقلیل به یک قرائت یگانه نیستند. سندل نیز ایده جامعه مطلوب لیبرالی را ناکافی و ناقص می‌دانست، زیرا زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی افراد و جوامع را نادیده می‌گیرد. او بر همین‌اساس از جامعه مطلوبی دفاع می‌کرد که بتواند مسئولیت اخلاقی و تعهد اجتماعی افراد جامعه را بالا ببرد و البته به وابستگی‌های خاص بومی و حتی جنسیتی توجه کند. درواقع، اجتماع‌گرایان با وارد کردن ایده‌های فلسفی ویتگنشتاین در دو حوزه زمینه‌گرایی و بازی‌های زبانی به عرصه سیاست، مدافع خاص‌گرایی سیاسی در عصر سیالیت معنایی شده‌اند. به‌این‌ترتیب، نقش ارزش‌های جوامع حاشیه‌ای و فراموش‌شده را به‌عنوان تفاوت‌ها و دگرباشی برجسته کرده‌اند و این امیدواری را به‌وجود آورده‌اند که عقلانیت هر جامعه‌ای در فرایند تکامل‌یافتنش،

بهترین نسخه برای حل مشکلات سیاسی و اجتماعی آن جامعه است. همچنین، اجتماع‌گرایی با فراروی از منطق دولت‌ملت به نقش اجتماع‌های فراملی و فروملی به‌عنوان جنبش‌هایی منتقد و مخالف جریان اصلی لیبرالیسم، جان تازه‌ای بخشیده‌اند و رویکردهای لیبرالی به مقوله‌هایی مانند آزادی، عدالت، دموکراسی، و... را دچار تغییرات اساسی کرده‌اند. ویتگنشتاین، مسیری را گشود که در پرتو آن، میان سیاست و بازی، شباهتی وجود دارد؛ این شباهت، به این معنا است که امکان سرپیچی، نافرمانی مدنی، تنوع در سیاست، و دردسترس بودن قرائت‌های مختلف از سیاست همواره به‌عنوان رقیبی جدی در کنار سیاست لیبرالی محتمل و شدنی است.*

یادداشت‌ها

۱. در زبان فارسی، پژوهشگران و مترجمان ایرانی، معادل‌های دیگری مانند جماعت‌گرایی، جامعه‌گرایی، باهمادگرایی، و باهمستان‌گرایی را برای این مفهوم به‌کار برده‌اند؛ برای نمونه، علیرضا بهشتی، جامعه‌گرایی، خشایار دیهیمی، باهمادگرایی، براتعلی‌پور، جماعت‌گرایی، و میثم بادامچیان، اخیراً باهمستان‌گرایی را استفاده کرده‌اند. این مقاله مفهوم اجتماع‌گرایی را به‌کار گرفته است.
۲. در حوزه اندیشه سیاسی و به‌ویژه در اندیشه‌های هرمنوتیکی، هرمنوتیک قصدگرا در آرای کوئنتین اسکینر نمود یافته است. اسکینر، استاد علوم سیاسی در دانشگاه کمبریج است که به‌نظر او، متن، تجسم یک عمل ارتباطی قصدشده در یک فضای فکری، ایدئولوژیک، و تاریخی خاص است.
۳. اگرچه اجتماع‌گرایان و اندیشمندانی مانند ویتگنشتاین در بحث تحول از دولت‌محوری به‌سوی اجتماع‌محوری، مباحث مهمی را مطرح کرده‌اند، اما باید به این نکته مهم توجه کرد که دستگاه فکری میشل فوکو و مباحث او در مورد تحول در مفهوم قدرت و گذار از دولت‌محوری از نقاط عطف در این زمینه است.

منابع

استرول، اوروم (۱۳۹۴)، *ویتگنشتاین*، ترجمه محسن طلایی ماهانی، تهران: نشر حکمت، چاپ اول.

اسمیت، جیمز (۱۳۹۵)، «چرا چارلز تیلور بی نظیر است؟»، ترجمه میلاد اعظمی مرام، تهران: سایت ترجمان علوم انسانی:

<http://www.tarjomaan.com>

بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۸۰)، *بنیاد نظری سیاست در جوامع چندفرهنگی*، تهران: بقعه. پاتریک، موراگ (۱۳۸۸)، «هویت، تنوع و سیاست شناسایی»، در کتاب: *نظریه سیاسی در گذار (بررسی انتقادی)*، ویراسته نوئل اسولیان، ترجمه حسن آب‌نیک، تهران: نشر کویر. پالمر، ریچارد (۱۳۷۷)، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: نشر هرمس.

تامپسون، سیمون (۱۳۷۶)، «پساتجددگرایی، بنیان‌گرایی، و زمینه‌گرایی»، ترجمه سیدعلیرضا بهشتی، *نشریه میان‌رشته‌ای مدرس علوم انسانی*، شماره ۴.

تلیس، رابرت بی (۱۳۸۵)، *فلسفه راولز*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو. تیلور و دیگران (۱۳۹۲)، *چندفرهنگ‌گرایی: بررسی سیاست شناسایی*، ترجمه طاهر خدیو و سعید ریزوندی، تهران: رخداد نو.

خالقی، احمد (۱۳۸۲)، *قدرت، زیان و زندگی روزمره درگفتمان فلسفی سیاسی معاصر*، تهران: گام‌نو.

رورتی، ریچارد (۱۳۹۰)، «عدالت به‌مثابه وفاداری وسیع‌تر»، ترجمه سیدمهدی ناظمی قره‌باغ، *نشریه سوره*، شماره ۵۲-۵.

ریکور، پل (۱۳۹۰)، *زندگی در دنیای متن*، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز. کلی، پل (۱۳۸۸)، «نظریه سیاسی در پسرقت؟ نظریه سیاسی جدید و نظم تاریخی»، در کتاب: *نظریه سیاسی در گذار*، ویراسته نوئل اسولیان، ترجمه حسن آب‌نیک، تهران: نشر کویر.

لان، کریس (۱۳۹۱)، *ویتگنشتاین و گادامر (به‌سوی فلسفه پساتحلیلی)*، ترجمه مرتضی عابدینی‌فرد، تهران: نشر کتاب پارسه.

لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۴)، *وضعیت پست‌مدرن*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: گام‌نو. مک‌ایناتیر، السدیر (۱۳۹۳)، *در پی فضیلت*، ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی،

- تهران: سمت.
- _____ (۱۳۹۴)، «اجتماع، حقوق، اصطلاح، و رتوریک حق‌ها»، ترجمه علی عابدی رنانی، در: *زبان پدری؛ مجموعه مقالاتی درباره حقوق بشر*، تهران: نشر ترجمان.
- والزر، مایکل (۱۳۸۹ الف)، *حوزه‌های عدالت؛ در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری*، ترجمه صالح نجفی، تهران: ثالث.
- _____ (۱۳۸۹ ب)، *فربه و نحیف*، ترجمه سیدصادق حقیقت و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- _____ (۱۳۹۱)، *در باب مدارا*، ترجمه صالح نجفی، تهران: پردیس دانش.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰)، *سخنرانی درباره اخلاق*، رساله منطقی-فلسفی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشرنی.
- _____ (۱۳۹۲)، *کتاب‌های آبی و قهوه‌ای، تمهیدات «پژوهش‌های فلسفی»*، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نی.
- _____ (۱۳۹۴)، *رساله منطقی-فلسفی*، ترجمه و شرح سروش دباغ، تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۹۵)، *درباره اخلاق و دین*، تدوین و ترجمه مالک حسینی و بابک عباسی، تهران: هرمس.
- وینستین، جک راسل (۱۳۹۰)، *فلسفه مک‌ایتتایر*، ترجمه کاوه بهبهانی، تهران: نشر نی.
- همپتن، جین (۱۳۸۵)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- هورتن، جان (۱۳۸۶)، «چارلز تیلور: خودیت، اجتماع، و دموکراسی»، در کتاب: *دموکراسی لیبرال و منتقدان آن*، ویراسته اپریل کارتر و جفری استوکس، ترجمه حمیدرضا رحمانی‌زاده دهکردی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- _____ (۱۳۸۷)، «سبکی یا سنگینی؟ فلسفه سیاسی و دورنماهای آن»، در کتاب: *تحولات جدید در علوم سیاسی*، ویراسته آدریان لفت‌ویچ، ترجمه سیداحمد موثقی، تهران: نشر میزان.
- هیتون، جان؛ گراور، جودی (۱۳۹۲)، *لودویگ ویتگنشتاین*، ترجمه محمد فیروزکوهی، تهران: پردیس دانش.

Bendor and Mookherjee, Janathan and Dilip (2008), "Communitarian Versus Universalistic Norms", *Quarterly Journal of Political Science*, No.3.

Edwards, Ian (2003), *Derrida's (Ir), religion: A Theology (of Difference)*, Duquesne University, By Janus Head, 6(1), 142-152, by Triviom Publications Pittsburgh.

Etzioni, Amitai (2015), *Communitarianism, The encyclopedia of Political Thought*, first edition. edited by Michael T. Gibbons. © 2015 John Wiley & Sons, Ltd. Published 2015 by John Wiley & Sons, Ltd. DOI: 10.1002/9781118474396.wbept0184.

Frazer, Elizabeth (1999), *The Problems of Communitarian Politics: Unity and*

Conflict, Oxford University Press.

Horwich, Paul (2016), "Wittgenstein on Truth", *Argumenta* 2, 1 (2016): 95-105

© ISSN 2465-2334, University of Sassari.

L. Arrington, Robert (2001), "Theology as Grammar", in: *Wittgenstein and Philosophy of Religion*, L. Arrington, Robert and Mark Addis (eds.); Routledge Taylor & Francis Group, London and New York.

Luksic Hacin, Marina (2016), *Theorizing the Concept of Multiculturalism Through Taylors Politics of Recognition*, DVE DOMIVINI. Two HOMELANDS, 44.

Plant, Raymond (1991), *Modern Political Thought*, Oxford: Basil Blakwell.

Swift, Adam (2001), *Political Philosophy: A Beginner guide for Student and Politicans*, Cambridge: Polity Prees.

Taylor, Charles (1992), *Multiculturalism and The Politics of Recognition*, eds.

Charles Taylor, Amy Gutmann, Princeton: Princeton University Press.

Walzer, Michael (1990), "The Communitarian Critique of Liberalism", *Institute for Advanced Study*, Vol. 18, No. 1.

Young, Iris Marion (1990), *justice and the Politics of Difference*, Princeton: Princeton University Press.